

دکتر جان اسوالت، خروج، جلسه ۹، خروج ۱۶-۱۸

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر جان اسوالت در تدریس خود در مورد کتاب خروج است. این جلسه ۸، خروج ۱۶-۱۸ است.

بیاید با هم دعا کنیم. پدر، ما از تو به خاطر مراقبتی که از ما می‌کنی سپاسگزاریم. ما از تو به خاطر وعده‌ای که در کتابت داده‌ای که ما را حمل می‌کنی سپاسگزاریم. مردمی که بت می‌سازند باید خدایان خود را حمل کنند، اما تو ما را آفریدی و تو ما را حتی تا موهای خاکستری‌مان حمل می‌کنی، کلام تو می‌گوید.

و بنابراین، ما دعا می‌کنیم که شما امشب خواهرمان روت را در آغوش بگیرید. خیلی به او نزدیک باشید. از شما به خاطر ایمان پر جنب و جوش سپاسگزاریم.

از تو به خاطر درک کلامت و عشقی که به آن دارد، سپاسگزارم. پروردگارا، تو از اوقات او آگاه هستی. تو از همه چیز آگاهی. ما می‌خواهیم که او سال‌های بیشتری را صرفاً به عنوان برکتی برای ما، زندگی کند.

اما ما او را به دست تو می‌سپاریم و ای پروردگار، دعا می‌کنیم که اگر واقعاً سال‌های بیشتری به او عطا می‌کنی، به روش‌های معجزه‌آسا، این استخوان شکسته را نجات دهی و در سال‌های آینده به او کمک کنی. متشکرم. دوباره، از کلام تو سپاسگزاریم.

خدایا شکر به خاطر قدرت معجزه‌آسای تو. خدایا شکر که اینجا در این اتاق هستی و می‌خواهی. حقیقت تو را در زندگی ما به کار ببندیم. خدایا شکر به خاطر لذت یادگیری.

اما، ای خدایا، ما را از یک یادگیری صرفاً بی‌حاصل که در آن حقایق بیشتری را جمع می‌کنیم، اما در واقع حقایقی که هیچ تغییری در زندگی ما ایجاد نمی‌کنند، رهایی بخش. بگذار این اتفاق نیفتد، پروردگارا. بگذار، حقیقت تو در قلب‌های ما جای گیرد و ما را تغییر دهد تا بیشتر شبیه خودت شویم. به نام تو، دعا می‌کنیم. آمین.

بسیار خوب، امشب باید کلی موضوع را پوشش دهیم. هفته‌ی پیش به فصل ۱۶ رسیدیم، بنابراین باید به فصل‌های ۱۶، ۱۷ و ۱۸ بپردازیم.

بعضی از شما می‌دانید که من عاشق راه‌آهن هستم. در دهه ۱۸۹۰، یک آقای معتقد بود که می‌تواند با دوچرخه با سرعت ۹۰ مایل در ساعت رکاب بزند، بنابراین با یک شرکت راه‌آهن هماهنگی‌هایی انجام داد و آنها یک کالسکه با کاپوت در پشت آن ساختند و تخته‌هایی را در وسط مسیر به طول دو مایل گذاشتند و ناگهان، او یک چرخ دنده در مورد آن راند بزرگ داشت و این کار را کرد. او با دوچرخه با سرعت ۹۰ مایل در ساعت رکاب زد.

در یک مقطع، و این چیزی است که من همین جا به آن می‌رسم، در یک مقطع، او کمی سرعتش را کم کرد، و داشت از حفاظ آن کاپوت خارج می‌شد، و همه چیز تمام می‌شد، اما او واقعاً به آن تکیه کرد و به آن رسید و دوباره به آن حفاظ برگشت و این کار را انجام داد. بنابراین ما باید امشب این سه ساعت را سخت رکاب بزنیم تا به مسیر اصلی برگردیم. فصل ۱۵، آیات ۲۲ تا ۱۸:۲۷، من آن را وحی مشیت یهوه نامیده‌ام.

در فصل‌های ۱ تا ۱۵، ما شاهد وحی قدرت یهوه بودیم، اما اکنون شاهد وحی مشیت او هستیم، و در فصل آیات ۲۲ تا ۲۷، شاهد شواهد اولیه آن مشیت بودیم، زیرا او برای قوم خود در ماره و سپس دوباره در ۱۵،

رفیدیم آب فراهم کرد. حال، در فصل ۱۶، بار دیگر، آیه ۲، تمام جماعت بنی اسرائیل در بیابان از موسی و هارون شکایت کردند. بنی اسرائیل به آنها گفتند: کاش در سرزمین مصر به دست خداوند مرده بودیم، زمانی که کنار دیگ‌های گوشت می‌نشستیم و نان را سیر می‌خوردیم، زیرا ما را به این بیابان آورده‌اید تا تمام این جماعت را از گرسنگی بکشید.

فکر می‌کنم اگر من جای موسی بودم، در آن زمان استعفا می‌دادم. بالاخره من این کار را کرده‌ام، بالاخره ما دیده‌ایم، خدا نشان داده است که شما فکر می‌کنید در مصر در جای فوق‌العاده‌ای بودید و من شما را به اینجا آوردم تا شما را بکشم. بنابراین، این در ذهن من نوعی شهادت به وفاداری موسی است که او فقط نگفت، فراموشش کن، من برمی‌گردم و گوسفندان را می‌چرانم.

آنها جواب نمی‌دهند، اما او این کار را نکرد. به آیات ۶، ۸ و ۱۲ توجه کنید. موسی و هارون به همه مردم گفتند: چه؟ عصر خواهید فهمید.

این هم یک «نه» دیگر به فهرست شما. و آنها چه خواهند دانست؟ این خداوند بود که شما را از مصر بیرون آورد، نه من. من شما را از مصر بیرون نیاوردم.

و این موضوع قرار است در چندین فصل اینجا ادامه پیدا کند. چه کسی آنها را از مصر بیرون آورد؟ آیا موسی بود یا خداوند؟ برای مردم خیلی آسان است که بگویند موسی این کار را کرد. نه، خواهید فهمید که خداوند این کار را کرد.

خب، آیه ۸. این اونی نیست که من می‌خوام. نه، اون ۱۲ هست. این یکی به کم فرق داره.

می‌دونی چیه؟ اینکه من خداوند، خدای تو هستم. و به یاد داشته باش، معنی تحت‌اللفظی اش اینه که، من یهوه، خدای تو هستم. پروردگارا، برای ما خیلی راحت‌ه که به دام این ایده‌ی حاکمیت یا پادشاه یا همه‌ی این چیزها بیفتیم.

یهوه بسیار فراتر از این است. خواهی دانست که من «من هستم» هستم. من آن هستم که وجود دارد، که همه چیز را به وجود می‌آورد.

من کسی هستم که همه چیز به او بستگی دارد. امروز با یک دوست خوب صحبت می‌کردم، و او در مورد کتابی که از یک فیزیکی‌دان کوانتومی یهودی خوانده بود صحبت می‌کرد. و او در مورد این واقعیت صحبت می‌کرد که انرژی، اگر به اندازه کافی سریع شتاب بگیرد، به ماده تبدیل می‌شود.

گفته است که عشق همان انرژی است. و MIT و این فیزیکی‌دان کوانتومی، دارای مدرک دکترا از دانشگاه. همه اینها وجود دارد زیرا خدا با کلام خود آن را سرعت بخشیده است. این برای من جذاب است.

یادت باشد، جان، خدا عشق است. چقدر انرژی در عشق وجود دارد؟ من هستم، و تو آن را خواهی دانست. طبق آیه چهارم، هدف از ویژگی‌های خاص بخشیدن متنا چه بود؟ کمی بعد در مورد آن ویژگی‌ها صحبت خواهیم کرد.

اما هدف چیست؟ بله، من می‌خواهم آنها را آزمایش کنم که آیا به تورات من عمل خواهند کرد یا خیر. حال، به یاد داشته باشید، ما به سمت سینا می‌رویم. و در سینا، خدا تورات خود، دستورالعمل‌های خود را به آنها خواهد داد.

و مسئله اینجاست که خدا آنها را به نقطه‌ای می‌رساند که این را بپذیرند. خدا قرار نیست فقط یک بمب روی آنها بیندازد و بگوید، بوم، این هم از این، بگیر یا ولش کن. او قرار است آنها را به یک پیمان دعوت کند.

تورات، دستورالعمل‌ها، بخشی از آن عهد خواهند بود. اما آنها یک رابطه را می‌پذیرند. به خواست خدا، هفته آینده در مورد این موضوع صحبت خواهیم کرد و امشب به اندازه کافی سریع صحبت می‌کنم.

بنابراین، سوال این است که آیا آنها عهدی را که این دستورالعمل‌ها در آن یافت می‌شود، خواهند پذیرفت؟ و او در تلاش است تا آنها را برای آن آماده کند. و ویژگی‌های خاص مَنّا برای این منظور طراحی شده است در مورد اطاعت در چیزهای کوچک‌تر، که ما را برای اطاعت در چیزهای بزرگ‌تر آماده می‌کند، چطور؟ آیا این یک اصل معتبر است؟ خوردن غذا

.اوه، اوه. آره. سال‌ها پیش، یه فیلمی بود به اسم بچه کاراته‌باز

در فیلم، این بچه توسط مردم و بچه‌های جامعه کتک می‌خورد. بنابراین، تصمیم می‌گیرد کاراته را شروع کند. و خیلی بیشتر از آنچه که برنامه‌ریزی کرده بود، گیرش می‌آید.

و مربی او را فرستاد تا نرده پشتی‌اش را رنگ کند. و گفت، حالا، وقتی نقاشی می‌کنی، وقتی بالا می‌روی، نفس بکش. و وقتی پایین می‌روی، نفس را بیرون بده.

خب، بچه فکر می‌کند این دیوانگی است. و فقط رنگ را با چنگال می‌مالد. و مربی می‌گوید، نه، نه، نه، تو باید این کار را بکنی.

،و البته، در نهایت، یک حرکت کاراته خاص است که شامل آن نوع کنترل نفس می‌شود. و در نهایت، بچه در واقع، با استفاده از آن تکنیک خاص، قلدر را کتک می‌زند. برای من، این همیشه نمونه‌ای از این تمرینات. ظاهراً بی‌معنی بوده است که ممکن است خدا ما را از آنها عبور دهد.

.و ما می‌گوییم این احمقانه است. من را به جایی نمی‌رساند. هیچ دستاوردی ندارد

و سال‌ها بعد، می‌گوییم، اوه. همانطور که می‌بینید، خدا بسیار مقتصد است. او هرگز چیزی را از دست نمی‌دهد.

.و همیشه ارزش خواهد داشت. و اینجا هم همینطور است. اینجا یک فرصت است

.ما گرسنه‌ایم. خدا می‌گوید، باشه. بسیار خب

ما اینجا دستگاهی خواهیم داشت که شما را برای گفتن «بله» در لحظه حساس آماده می‌کند. خب. چه درس‌هایی از بخشش مَنّ می‌آموزیم؟ بیایید در مورد جزئیات صحبت کنیم.

.حرص و طمع جواب نمی‌دهد. جزئیاتش چیست؟ بسیار خب. برای امروز کافی است

من هرگز نمی‌توانم این دعا را بدون احساس گناه بخوانم. ما برای دو هفته به اندازه کافی غذا در کابینت خود داریم. لطفاً از الان به مدت سه هفته به ما غذا بدهید

اما یه نکته‌ای هست. باشه. خب، اول اینکه، اگه زیاد جمع کنی چی میشه؟ فاسد میشه، مگه نه؟ ویژگی دیگه‌ی منّ چیه؟ خدا روزی‌رسانه

بله. بله. همینطور است.

و این چیزیه که من دنبالشم. جمعه‌چطور؟ جمعه‌چه اتفاقی میفته؟ اممم

روز جمعه بدون پوسیدگی دو برابر کنید. هفته آینده هنگام بررسی ده فرمان در مورد سبت صحبت خواهیم کرد. اما یک اصل مهم در اینجا وجود دارد که چرا خدا می‌خواهد ما یک روز مرخصی بگیریم و درسی که در اینجا نهفته است چیست.

خب، این بخش منفی ماجراست. جنبه‌ی مثبتی که از این دو بیرون می‌آید چیست؟ به ما یاد می‌دهند که اعتماد کنیم، اینطور نیست؟ اکثر ما نمی‌خواهیم به خدا وابسته باشیم. ما کمی بیمه می‌خواهیم.

من مخالف بیمه نیستم، اما با آن غریزه‌ای در روحمان مخالفم که می‌گوید، فقط مرا به جایی برسان که مجبور نباشم به خدا وابسته باشم. فقط مرا به جایی برسان که در آن باشم، و ما قبلاً در مورد این صحبت کرده‌ایم: کنترل. و بنابراین، خدایا، چهل سال است که نمی‌دانم آیا منّ صبح آنجا خواهد بود یا نه.

اونجاست. اونجاست. نمی‌دونم امروز جمعه دوبل برگزار میشه یا نه.

دو برابر شده. و دوباره، یه جورایی می‌گی، ۴۰ سال از اون ماجرا گذشته، و اونا هنوز همون آدمایی بودن که بودن. وای.

در مورد فرورفتگی‌ها صحبت کنید. آیه ۲۹، در مورد سبت چه می‌گوید؟ خداوند سبت را به شما داده است. و ما وقت نداریم که به مرقس ۲:۲۷ نگاه کنیم، اما این چیزی است که عیسی می‌گوید.

سبت برای انسان آفریده شده است، نه انسان برای سبت. حال، سبت از چه نظر یک هدیه، یک روز استراحت است؟ بله. بله.

دوباره، می‌خواهم هفته‌ی آینده بیشتر در مورد آن صحبت کنم. اما آن حس، نه اینکه شما باید سبت را رعایت کنید، اما حدس بزنید چه؟ شما می‌توانید یک سبت داشته باشید. این از جهات مختلف جذاب بوده است.

در طول جنگ جهانی دوم، مردم هفت روز متوالی کار می‌کردند و مشکلات روانی شدیدی وجود داشت که با آن نوع فشار بی‌وقفه و بی‌رحمانه شروع به بروز کرد. خدا این را به ما داده است، و ما با آن چه کار می‌کنیم؟ باز هم، می‌خواهم هفته آینده در مورد آن صحبت کنم. بسیار خب.

حالا، به بخش آخر فصل ۱۶ نگاه کنید. قرار بود با منّا چه کار کنند؟ آیه ۳۳، قرار است مقداری از آن را در ظرفی بریزند و آن را کجا بگذارند؟ در حضور خداوند. در نهایت، در واقع در صندوق عهد قرار داده شد.

حالا، چرا؟ خب، این یادآوری کاری است که خدا برای آنها انجام داده بود. چرا این مهم است؟ ما جسم و روح هستیم، و این یعنی به نشانه‌های قابل مشاهده نیاز داریم. به همین دلیل است که من به محراب اعتقاد راسخ دارم.

بدیهی است که آنچه باید بین ما و خدا اتفاق بیفتد، یک امر معنوی است. اگر این اتفاق نیفتد، هیچ چیز دیگری مهم نیست. اما از طرف دیگر، اگر بتوانید کاری فیزیکی انجام دهید که نشان دهنده کاری باشد که از نظر معنوی انجام می‌دهید، چیزی قطعی می‌شود.

اینجا هم همینطور است. خدا وفادار است. می‌توان به خدا اعتماد کرد.

لازم نیست همیشه کنترل زندگیم دست من باشد. در واقع، بهتر است که نباشم. یک یادآوری، یک خاطره

ما قبلاً در این مورد صحبت کرده‌ایم. تا زمانی که من به شما آموزش می‌دهم، دوباره در مورد آن صحبت خواهیم کرد. شما نمی‌توانید جنبه‌های معنوی و فیزیکی را از هم جدا کنید.

آنها با هم همراه هستند. حالا، خطر این چیست؟ شما شروع به پرستش آن شیء می‌کنید. شما شروع به اعطای قدرت جادویی به آن می‌کنید.

چون ما این چیز را اینجا داریم، مشکلی نیست. هیچ اتفاق بدی نمی‌تواند برای ما بیفتد. یادتان باشد، این دقیقاً همان اتفاقی بود که افتاد وقتی عبرانیان از ترس اینکه فلسطینی‌ها آنها را شکست دهند، صندوق عهد را به نبرد بردند.

یه جورایی می‌شنوم که خدا داره می‌گه، فکر می‌کنی این جادوئه، نه؟ خب، حواست به این باشه. یالا فلسطینی‌ها. این جعبه رو بگیر.

آره. کمکی بهشون نکرد. نه، نه.

هیچ کمکی به آنها نکرد. آنها فکر می‌کردند پای خرگوش است. و همیشه آن مرز بسیار باریک بین یادآوری و جادو وجود دارد.

دقیقاً. دقیقاً. مار برنزی یادآور رهایی بخشنده خدا از بلایی است که در نتیجه گناه آنها آمده بود، و آنها این چیز را می‌پرستند.

ما بت پرستان سرسختی هستیم. و به همین دلیل است که بارها و بارها در عهد عتیق، این دستورها را دارید. بت نسازید. و ما فکر می‌کنیم چون هیچ مجسمه کوچکی در خانه‌هایمان نداریم، پس هیچ بتی هم نداریم.

اما چیزی که ما در موردش صحبت می‌کنیم تلاش برای کنترل الوهیت از طریق دستکاری این جهان است. و این دقیقاً همان چیزی است که همیشه اتفاق می‌افتد.

بله. گوساله طلایی نمونه‌ای از این است. و دوباره، ما فرصت خواهیم داشت تا در مورد آن صحبت کنیم.

اما این یک مرز باریک و ظریف است. و باید به شما بگویم، به نظر من، و من در این مورد یک لوتری واقعی هستم، درک کاتولیک رومی از عشای ربانی به جادو تبدیل می‌شود. شما اعتراف خود را نزد کشیش انجام داده‌اید و توبه خود را انجام داده‌اید.

حالا اینو بگیر، و به طرز جادویی، گناهانت بخشیده میشه. فکر کنم عیسی گفت، اینو به یاد من انجام بده، نه به عنوان یه طلسم جادویی. باشه.

آیا نکته‌ی دیگری هست که بخواهید در مورد ۱۶ مورد صحبت کنید؟ بله. بله. بله.

بله، مطمئناً حق با شماست. بسیار خب. فصل ۱۷، آنها در رفیدیم اردو زدند، اما آبی برای نوشیدن مردم وجود نداشت.

بنابراین، مردم با موسی دعوا کردند و گفتند، به ما آب بدهید تا بنوشیم. چرا درس‌های ما را و سپس عیلام را یاد نگرفتند؟ واقعاً حافظه کوتاهی دارند. ناتوانی در انتقال دانش.

موسی منبع است. بنابراین، موسی باید این کار را انجام دهد. موسی به نوعی ما را ناامید کرده است.

بله، فکر می‌کنم همینطور است. آنها این درس را نیاموخته‌اند که می‌توان به خدا اعتماد کرد، اما این اعتماد در زمان خودش است، نه در زمان ما.

مسئله همین است. بله، من به تو اعتماد دارم، پروردگارا، و همین الان آن را می‌خواهم. تو این کار را نکرده‌ای، پروردگارا.

تو شرایط مرا برآورده نکرده‌ای. همانطور که قبلاً صحبت کردیم، وزن بخش اساسی اعتماد در عهد عتیق است. بله، پروردگارا، من مطمئنم که تو نیازهای مرا در زمان خودت، نه زمان من، برآورده خواهی کرد.

و من با این اعتماد صبر خواهم کرد. این چیزی است که آنها یاد نگرفته‌اند. نیازها و خواسته‌هایشان آنها را به حرکت در می‌آورد و این اعتماد را تضعیف می‌کند.

بنابراین، اصل مهمی که در آیه چهارم یاد می‌گیریم چیست؟ موسی با یک مشکل بزرگ روبرو است. چرا ما را از مصر بیرون آوردی تا ما و فرزندان و دام‌هایمان را از تشنگی بکشی؟ موسی چه می‌کند؟ او به سوی خداوند می‌رود. می‌رود. او به سوی خداوند می‌رود.

برای بسیاری از ما، دعا آخرین راه چاره است. کسی گفت وقتی هیچ راه دیگری جواب نداد، دعا را امتحان کن. نه، موسی در ابتدا دعا را امتحان کرد.

کمکم کن، پروردگارا. کمکم کن. بسیار خوب، زمان ما دارد به سرعت می‌گذرد، و بنابراین من هم می‌خواهم پرواز کنم، اگر بتوانم.

به آیه شش نگاه کنید. موسی چه باید بکند؟ او با چه چیزی به صخره ضربه می‌زند؟ آیه پنج به ما می‌گوید. با عصا، عصبانی که با آن نیل را به خون تبدیل کرد، عصبانی که با آن آسمان را پر از ملخ کرد، عصبانی که با آن دریا را شکافت.

آن عصا به صخره برخورد می‌کند و آب بیرون می‌آید. حالا، کسی یادش هست که در اعداد ۲۰ چه اتفاقی می‌افتد؟ بله، آنها یک نسل بعد در همان وضعیت هستند. نسل اول در بیابان مرده‌اند و در راه سرزمین موعود هستند و نسل دوم از والدینش درس گرفته است.

چیزهایی که از زانو و سایر مفاصل مادرم یاد گرفته بودند، و آنها شکایت می‌کنند. و موسی هم همین کار را می‌کند. او و هارون به خیمه می‌روند.

آنها می‌گویند، خدایا، با این مردم چه باید بکنیم؟ و خدا می‌گوید، یک صخره آنجاست. فقط برو بیرون و با آن صحبت کن. خیلی‌ها در مقطعی از من خواهند پرسید، آیا می‌دانستی موسی فقط به این دلیل که به جای صحبت با یک صخره به آن برخورد کرد، از سرزمین موعود بیرون رانده شد؟ و باید بگویم که موضوع فراتر از این است.

موسی از خیمه بیرون می‌آید و این چیزی است که می‌گوید. حالا اینجا، ای یاغی‌ها، آیا باید برای شما آب تولید کنیم؟ بنگ، شلپ شلپ، و صدای آرام از لبه‌ی کیهان می‌گوید، موسی، تو نام مرا تقدیس نکردی، که یعنی چه؟ اوه، موسی، تو فرصت فوق‌العاده‌ای داشتی تا خدا را خوب جلوه دهی.

و تو چه کار کردی؟ تو از آن برای خوب جلوه دادن خودت استفاده کردی. و می‌دانی، آنها مار برنزی را که موسی ساخته بود، می‌پرستیدند. اگر موسی، این موسی که می‌تواند با عصایش آب تولید کند، آنها را از اردن عبور می‌داد، در عرض شش ماه آنها خدای بزرگ موسی را می‌پرستیدند.

دوباره این چیزی است که قبلاً با شما در موردش صحبت کردم. خدا از انجام یک کار دو بار متنفر است. می‌بینید، موسی این را فهمیده بود.

اوه، بله، من می‌دانم چطور آب تولید کنم. شما با چوبتان به سنگ ضربه می‌زنید. این دقیقاً همان کاری است که ما اینجا در فصل ۱۷ انجام دادیم.

من از پشش برمی‌آیم. خدا را شکر. حالا چرخ‌های تمرین را راه انداخته‌ایم.

از اینجا به بعد، حرفم را می‌زنم. این نکته‌ی لعنتی در مورد خدمت سربازی است. آدم یاد می‌گیرد چطور انجامش بدهد.

در طول چهار سال گذشته به بسیاری از طلاب حوزه‌های علمیه گفته‌ام که حوزه‌های علمیه می‌توانند روح شما را نفرین کنند، زیرا شما یاد می‌گیرید که چگونه این کار را انجام دهید. شما یاد می‌گیرید که چگونه بدون اینکه واقعاً دعا کنید، دعاکننده به نظر برسید. شما یاد می‌گیرید که چگونه دعوتی ارائه دهید که مردم را از جایشان بلند کند.

یاد می‌گیری چطور موعظه‌ای بکنی که خانم‌ها را وادار کند دستشان را به سمت دستمال‌هایشان دراز کنند. یاد می‌گیری چطور این کار را بکنی. و یک روز، متوجه می‌شوی که اینجا یک جای خالی بزرگ وجود دارد.

این چیزی است که اینجا اتفاق می‌افتد. خدا گفت، با عصایت به سنگ بزن، و موسی این کار را کرد. و حالا او متوجه شده است.

اینجوری آب تولید می‌شه. بنگ، بنگ. جواب داد.

مشکل همین است. اغلب جواب می‌دهد. می‌توانی یک کلیسای بزرگ بسازی و در این راه روح را از دست بدهی.

خب، شما طلبه نیستید، اما به هر حال، امیدوارم کاربردی در قلب و زندگی خودتان ببینید. خب، بیایید ادامه دهیم. فصل ۱۷، عملیاتی‌ها.

همانطور که در یادداشت‌های پیش‌زمینه اشاره کردم، عمالقیان در شمالی‌ترین لبه شبه‌جزیره سینا زندگی می‌کردند. بنابراین، آنها تقریباً ۱۵۰ مایل پیشروی کرده‌اند، یک حمله پیشگیرانه علیه این گروه از بردگان که بدیهی است که فکر می‌کردند هدف آسانی خواهند بود. حالا، چه اهمیتی دارد که دستان موسی بالا رفته باشد یا نه؟ به یاد داشته باشید، تا زمانی که دستان او بالا باشد، بنی‌اسرائیل پیروز هستند.

وقتی او خسته می‌شود و دستانش شروع به افتادن می‌کند، بنی‌اسرائیل شکست می‌خورند. در نهایت، حور و هارون دستان او را بالا نگه می‌دارند. حالا، چرا این مهم است؟ نکته چیست؟ بسیار خوب، اول از همه پیروزی به برکت خدا بستگی دارد.

بدون لطف خدا، ما شکست می‌خوریم. بنابراین این نکته اساسی است که اینجا آموزش داده می‌شود. حالا، خطر این نوع چیزها چیست؟ دوباره با جادو روبرو هستیم.

ما به نشانه تکیه می‌کنیم و اصل را فراموش می‌کنیم. اصل برای هر کاری وجود دارد و ما باید از لطف خدا برخوردار باشیم. بنابراین، بله، باید دست‌های کسی را بالا ببرید.

این راهی است که شما برکت را دریافت می‌کنید. نه، نه. این مثل همه این چیزهای دیگری است که ما در مورد آنها صحبت کرده‌ایم.

مسئله، اصل است، و خدا احتمالاً دیگر هرگز این کار را به آن شکل انجام نخواهد داد. خدا پایین‌ترین آستانه‌ی کسالت را در کل کیهان دارد. او از انجام دادن دوباره‌ی کارها متنفر است.

اما ما می‌خواهیم او این کار را بکند. ما می‌خواهیم آن را پایین بیاوریم تا بتوانیم مکانیسم آن را بفهمیم و دیگر نیازی به اعتماد به او - فرمول - نداشته باشیم.

بله، بله. من جواب را نمی‌دانم، اینکه آیا خدا واقعاً این را به او منتقل کرده یا اینکه موسی صرفاً احساس کرده که ما به برکت خدا نیاز داریم، و من با بالا بردن دستانم، برکت خدا را نشان خواهم داد. ما جواب را نمی‌دانیم.

فکر می‌کنم هر دو ممکن است. بله، بله. از بالا به خدا و از پایین به دنیا.

بله، بله، بله. اگر آنها این ارتباط را برقرار کنند. من گمان می‌کنم وقتی برای زندگی خود می‌جنگید، ممکن است این ارتباط را برقرار نکنید، اما مطمئناً این امکان وجود دارد.

و بنابراین. خداوند در آیات ۱۴ و ۱۵ می‌گوید، این را به عنوان یادگاری در کتابی که در گوش یوشع خوانده شد، بنویسید که من یاد عمالقی را از زیر آسمان کاملاً محو خواهم کرد. حال، اینجا چه خبر است؟ آه افراد دیگری با اسرائیل جنگیدند و این در مورد آنها گفته نشد.

شما این جمله را دارید: دستی علیه تخت خداوند. خب، افراد دیگری دست خود را علیه تخت خداوند قرار دادند. اینجا چه خبر است؟ به یاد داشته باشید که آنها ابتدا به اسرائیل حمله کردند و این نه تنها بین اسرائیل و آنها، بلکه در نهایت، همانطور که آنها ادامه داده‌اند، به یک مسئله تبدیل می‌شود.

بله، اگر این همان آگاک باشد، سوالات بزرگی مطرح می‌شود. اما به هر حال، بله، آنها برای حمله به قوم خدا از مسیر خود خارج شده‌اند. فرض کنید که موفق شده‌اند.

ما این را نداشتیم. این نقطه بحرانی در تاریخ است. این یک نقطه بحرانی در تاریخ نجات است.

اینها فقط یک قوم نیستند، و این فقط یک حادثه در تاریخ نیست. این خداست که راه را برای عیسی مسیح از طریق این مردم آماده می‌کند، و عملیاتی‌ها تمام تلاش خود را می‌کنند تا آن را از بین ببرند. شما نمی‌خواهید این کار را انجام دهید.

شما نمی‌خواهید این کار را انجام دهید. بنابراین، این یک موقعیت منحصر به فرد است. این فقط یک نبرد نیست، مانند نبرد بین موآبیان و اسرائیل.

در مقاطع مختلف، یا عمونیان و اسرائیل، یا سوری‌ها و اسرائیل. نه، نه. این تلاشی برای نابودی است، و خدا می‌گوید، نه، شما نمی‌توانید این کار را انجام دهید.

باشه. بریم سراغ فصل ۱۸. اینجا همه چیز رو درست انجام دادیم.

خب، تا اینجا، خدا چه چیزی برای قومش فراهم کرده است؟ بسیار خوب، غذا. چه چیز دیگری؟ آب و پیروزی در نبرد. او محافظت فراهم کرده است.

او غذا فراهم کرده. او آب فراهم کرده. خب، حالا به فصل ۱۸ می‌رسیم.

در مورد آیه ۱ چگونه؟ یترون، کاهن مدیان، پدرزن موسی، از تمام کارهایی که خدا برای موسی و برای اسرائیل، قوم او انجام داده بود، و اینکه چگونه خداوند اسرائیل را از مصر بیرون آورده بود، شنید. حال پیامدهای این گفته چیست؟ این خبر در حال پخش شدن است. آنها در حال شنیدن هستند.

و آنها چه می‌شنوند؟ آنچه خدا برای اسرائیل انجام داده است. حال، فرض کنید که اسرائیل تازه از مصر خارج شده بود. هیچ داستانی وجود نمی‌داشت.

تمام سختی‌ها، تمام استرس‌ها، تمام اضطراب‌ها، تمام تهدیدها، فرصت‌هایی می‌شوند برای خدا تا کاری چشمگیر انجام دهد که دنیا بشنود. حالا دوباره، اگر یک انگشتم را به سمت تو نشانه بگیرم، سه تا از آنها به سمت خودم نشانه رفته‌اند. آیا تا به حال آرزوی یک زندگی آسان را داشته‌ای؟ آیا تا به حال آرزو کرده‌ای که خدا به سادگی تمام مشکلات را از بین ببرد؟ من این را آرزو می‌کنم.

بله، بله. اما خدا می‌گوید، شاید من اجازه می‌دهم آن چیزها سر راهت قرار بگیرند تا بتوانم تو را نجات دهم. و دنیا صدایت را خواهد شنید.

اما باید اعتماد کنی. دقیقاً. اما دقیقاً به خاطر مشکلات آنهاست که دنیا می‌شنود، خدای من، خدا برای این مردم چه کرده است.

و بنابراین، مسئله این است، پروردگارا، اگر به من کمک کنی، من راه آسانی را درخواست نخواهم کرد. اما من اصرار دارم، پروردگارا، که در سختی‌ها، به من کمک کنی تا به تو تکیه کنم و به تو اجازه دهم کار خود را در زندگی‌ام انجام دهی تا جهان بشنود. نه، این راه آسانی نیست.

ما داریم به بهشت سفر می‌کنیم. آره. آره.

آره. این، باز هم، من تعصب دارم. اما وقتی می‌شنوم مردم می‌گویند که فرزندان پادشاه نباید هیچ مشکلی داشته باشند، می‌گویم، فکر می‌کنم عیسی فرزند پادشاه نبود، بود؟ و عیسی می‌گوید، اگر این کار را با ارباب انجام دهند، فکر می‌کنید قرار است با خدمتکاران چه کار کنند؟ هیچ تضمینی برای راه‌های آسان وجود ندارد.

و وقتی ما واعظان به مردم می‌گوییم که باید عیسی را بپذیرید زیرا در این صورت دیگر مشکلی نخواهید داشت، دروغ می‌گوییم. مشکلات معمولاً زمانی شروع می‌شوند که شما عیسی را می‌پذیرید زیرا در این صورت تهدیدی برای دشمن هستید. بسیار خوب.

ظاهراً الیعازر پس از رسیدن آنها به مصر به دنیا آمد. به نظر می‌رسد تنها فرزندی که موسی و صفوره هنگام رفتن داشتند، جرشوم بود. اما اکنون فرزند دیگری هم هست و او را «خدای من یاور است» نامیده‌اند.

در بحبوحه بلایا، آنها این اسم را روی کودک گذاشتند. فکر می‌کنم این یک ابراز ایمان مهم است. همانطور که در یادداشت‌های پیش‌زمینه گفتم، ظاهراً موسی در بحبوحه این ماجرا، صفورا و دو پسر را به نزد پدرش فرستاد.

ما جزئیات آن را نمی‌دانیم، اینکه آیا تهدیدهایی علیه آنها وجود داشته یا خیر. نمی‌دانم. بعضی‌ها می‌گویند خب، اگر موسی خانواده‌اش را برگرداند، این نشان دهنده بی‌اعتمادی او بوده است.

ما به هیچ وجه هیچ مدرکی نداریم. بنابراین، یترون می‌آید و صفوره و دو پسر را می‌آورد. و موسی به او چه می‌گوید؟ موسی به استقبال پدرزنش رفت و او را تعظیم کرد و بوسید.

آنها از حال یکدیگر جویا شدند و به داخل چادر رفتند. آن بیت کوتاه خیلی جالب است. شما می‌توانید آداب و رسوم را در چنین فضایی ببینید.

و این برای من خیلی سخته چون من یه جورایی آدمیم که باید سریع حرف بزنه. کارن میگه خدا استعداد گپ زدن رو از من گرفته. اما تو همچین موقعیتی، بله، همیشه سریع حرف زد.

شما درباره آب و هوا و حال گله و هر چیز دیگری صحبت می‌کنید. و در نهایت، بالاخره، به کاری که برای آن آمده‌اید می‌پردازید. دقیقاً.

اوه، دقیقاً. خیلی بی‌ادبانه است اگر مستقیماً به اصل مطلبی که می‌خواستید در موردش صحبت کنید، بپردازید. به نظرم دقیقاً همین‌طور است.

کاملاً درست است. هر آنچه خداوند به خاطر اسرائیل با فرعون و مصریان کرده بود، تمام سختی‌هایی که در راه بر آنها وارد شده بود و اینکه چگونه خداوند آنها را نجات داده بود. بله.

و یترون از تمام خوبی‌هایی که خداوند به اسرائیل کرده بود، یعنی رهایی آنها از دست مصریان، شادمان شد. حال، آیه ۱۰، یترون گفت: «متبارک باد خداوند، که شما را از دست مصریان و از دست فرعون رهایی داده است، قوم را از زیر دست مصریان رهایی بخشیده است.» آیه ۱۱، یکی از مهمترین آیات.

چرا این آیه مهم است؟ خب، من می‌دانم. یترون از کجا می‌داند؟ بله، هرچند او آنجا نبود. از کجا می‌داند؟ شهادت.

این اولین نمونه در کتاب مقدس است که کسی از طریق شهادت، ایمان آورده و به دین مسیحیت گرویده است. عیسی به توماس گفت: توماس، دستت را اینجا بگذار. و توماس به روی خود افتاد و گفت: پروردگار من و خدای من.

و عیسی می‌گوید، آیا چون دیده‌اید ایمان می‌آورید؟ خوشا به حال کسانی که ندیده‌اند و هنوز ایمان دارند. در اینجا تأثیر تاریخ را می‌بینیم.

فقط این نیست که موسی می‌گوید، می‌دانی چیست؟ یک روز بالای کوه نشسته بودم و به خدا فکر کردم و تصمیم گرفتم که خدا عشق است، خدا بسیار بسیار قابل اعتماد است و اگر به او اعتماد کنیم، از ما مراقبت خواهد کرد. نظرت در این مورد چیست، پدر؟ و فکر می‌کنم پدر می‌گفت، خوش به حالت. اما این خداست که در زمان و مکان کاری انجام داده است، و شواهد موجود در گزارش شما برای من قانع‌کننده است.

موسی می‌داند چون دیده که خدا این کار را کرده است. مردم باید بدانند چون دیده‌اند که خدا این کار را کرده است. فرعون می‌داند چون نابودی تمام لشکرش را دیده است.

یترون هیچ‌کدام از این‌ها را ندیده است، اما شواهد تاریخی قانع‌کننده هستند. حالا، به شما می‌گویم، اگر تصادفی در کار نبوده، اگر فتی در کار نبوده، اگر داوودی در کار نبوده، اگر سلیمان و اشعیا در کار نبود شما اینجا وقتتان را تلف می‌کنید. شما باید در خانه باشید، جلوی مترو ذهنتان را بسوزانید و شاید کمی مواد مخدر کنترل‌شده مصرف کنید، چون وقتی می‌میرید، همانطور که آن مرد گفت، مثل روور می‌میرید.

او فوراً مُرد، و تمام بدنش مُرد. و این پایان داستان است، دوستان. بنابراین، شاهد تاریخی متن، مبنای است که ما بر اساس آن به الهیات آن اعتقاد داریم.

حالا، چیزی که امروزه آموزش داده می‌شود این است که آنها این الهیات را از هیچ ساخته‌اند و داستانی برای پشتیبانی از آن ساخته‌اند. خوب، خوش به حالشان. فکر می‌کنم شاید من داستان بودایی را بیشتر دوست داشتم باشم.

بنابراین، آن آیه بسیار مهم است. اکنون می‌دانم که خداوند از همه خدایان بزرگتر است زیرا در این ماجرا آنها با مردم متکبرانه رفتار کردند. و یترون، پدرزن موسی، قربانی سوختنی و قربانی‌هایی را برای خدا آورد.

و هارون با همه بزرگان اسرائیل آمد تا با پدرزن موسی در حضور خدا نان بخورد. چه لحظه‌ای. چه لحظه‌ای.

اولین ثمرات آن وعده به ابراهیم، در تو، همه ملت‌های جهان برکت خواهند یافت. این اولین ثمره است. و ما، برخی از آخرین ثمرات یا شاید ثمرات میانی یا هر آنچه که خدا این روزها در طول مسیر انجام می‌دهد هستیم.

خب، خوب، باید به اینجا ادامه بدیم. آیات ۱۳ تا ۲۷. حالا، به پیش‌زمینه‌ای در مورد مصری‌ها دارم.

تا به امروز، هیچ قانون مدونی در مصر وجود ندارد. حداقل پنج قانون مدونی در بین‌النهرین وجود دارد. مشهورترین آنها برای ما حمورابی است.

اما چهار مورد و احتمالاً مورد پنجم، ببخشید، سه مورد و احتمالاً مورد چهارم قبل از حمورابی در بین‌النهرین وجود دارد که در آن قانون وجود داشته است. در مصر هیچ قانون وجود ندارد. و دلیل احتمالی این است که فرعون خداست و می‌تواند نظر خود را تغییر دهد.

آنچه امروز می‌گوید قانون است، اما آنچه فردا می‌گوید قانون خواهد بود و لازم نیست که آنها موافق باشند. حال، موسی در مصر تحصیل کرد، مگر نه؟ پس او اینجا چه می‌کند؟ آیه ۱۳. روز بعد، موسی برای داوری مردم نشست و مردم از صبح تا عصر در اطراف موسی ایستادند.

وقتی پدرزن موسی تمام کارهایی را که او برای مردم انجام می‌داد دید، گفت: «این چه کاری است که برای مردم انجام می‌دهی؟ چرا تنها می‌نشینی و همه مردم از صبح تا شام دور تو می‌ایستند؟» موسی به پدرزنش گفت که چون مردم وقتی اختلافی داشتند برای رسیدن از خدا نزد او می‌آمدند، نزد او آمدند و من بین آنها داوری کردم. من فرایض و قوانین خدا را به آنها می‌آموزم.

او دارد همان کاری را می‌کند که در مصر یاد گرفته. این روشی است که آدم باید انجامش بدهد. خب، یترون چه مشکلی در این مورد می‌بیند؟ همه خسته خواهند شد.

بله، موسی خسته خواهد شد، مردم خسته خواهند شد، و در واقع، آنها به او به عنوان خدا نگاه می‌کنند باز هم، وقتی در موقعیت قدرت هستید، خیلی آسان است که بگویید، اوه، این واقعاً سخت است. دارد مرا می‌کشد. اما در واقع، در واقع، این یک جورهایی خوب است.

همه چیز به من بستگی دارد. خب، جترو به او چه می‌گوید؟ واگذار کردن. واگذار کردن.

نماینده. بله، این حس وجود دارد که موسی باید به سمت خدا برود. من فکر می‌کنم در اینجا حس روشنی از خطوط اقتدار وجود دارد.

اگر آن کسی که ۱۰ تا دارد مشکلی داشته باشد که نتواند از پشش بریاید، آن را به کسی که ۵۰ تا دارد می‌دهد. و اگر او نتواند از پشش بریاید، آن را به کسی که ۱۰۰ تا دارد می‌دهد. اگر نتواند از پشش بریاید، آن را به کسی که هزاران تا دارد می‌دهد.

او نمی‌تواند از عهده‌اش بریاید، آن را به موسی می‌دهد و موسی آن را نزد خدا می‌برد. بله، به معنای واقعی بنابراین، من فکر می‌کنم واضح است که خطوط اقتدار وجود دارد، اما مسئله موسی است، هزاران مسئله وجود دارد که لازم نیست با آنها سر و کار داشته باشی.

می‌توان با آنها به صورت رو در رو و بسیار شخصی برخورد کرد، جایی که این مرد از این وضعیت به گونه‌ای آگاه است که موسی هرگز نمی‌توانست از آن آگاه باشد. او می‌داند که این دو خانواده به یکدیگر گیر داده‌اند و او در آن مقطع در موقعیتی است که می‌تواند با آن برخورد کند. بنابراین، موسی فقط با مشکلات لاینحل روبرو می‌شود.

وقتی رئیس دانشگاه بودم، با یکی از اعضای هیئت مدیره در مورد نیازم به حل هر مشکلی صحبت می‌کردم. او «خندید. گفت: «جان، تو فقط با مشکلاتی مواجه می‌شوی که قابل حل نیستند»

بسیار خوب، این نکته دیگری را روشن می‌کند. چهار ویژگی صاحب‌منصبان چیست؟ آیه ۲۱. به نظر من این نکته کاملاً قابل توجه است.

بله، اول از همه، افراد توانمند. هیچ احمقی را به کار نگیرید. اگر توانمند نباشند، از اینجا می‌روند.

دوم، کسانی که از خدا می‌ترسند، و این دو کاملاً به هم وابسته هستند. اگر توانایی من صرفاً در خودم و توانایی من در مدیریت موقعیت باشد، ما به دردسر می‌افتیم. دائماً باید توسط خدایی شکل بگیریم که مرا در قبال آنچه به من داده است، پاسخگو می‌داند.

اگر از خدا می‌ترسی و توانایی‌اش را نداری، اهمیتی ندارد. اما اگر توانایی‌اش را داری و از خدا نمی‌ترسی، اهمیتی ندارد. بسیار خوب، سوم، صادق باش.

و حتی قوی‌تر از این هم بیان شده، اینطور نیست؟ آنها از رشوه متنفرند. دقیقاً. این قابل توجه است.

خب، خیلی جالبه. چند سال پیش، خیلی سال پیش، بعضی از ما درگیر مطالعه‌ی کتاب مقدس بودیم، و من کشف کردم که در امثال، دادن هدیه به کسی برای انجام کاری که باید انجام دهد، عاقلانه تلقی می‌شود. دادن هدیه به آنها برای انجام کاری که نباید انجام دهند، این شر است.

و این برای من جالب بود که در آن موقعیت، در آن دنیا، دادن هدیه به کسی برای کمک به انجام کاری که باید انجام دهد چیز بدی نیست. اما نکته اینجاست که شما نمی‌توانید آنها را بخرید. بله، بله.

نه، نیستیم. این، این لیست خیلی خوبیه. دوست دارم در مورد من هم همینو بگن.

و فکر می‌کنم اگر کسی بتواند این حرف‌ها را در مورد ما بزند، این یک تحسین بزرگ است. بله، این حرف منصفانه‌ای است. فکر می‌کنم باید بگویم خردمندانه و فروتنانه.

آنها قادرند موقعیتی را که فراتر از توانشان است تشخیص دهند و سپس بتوانند بگویند، هی، این از عهده‌ی من خارج است. بله، خوبه، خوبه. خب، حالا ما چهار چیز داریم که خدا برای مردم در بیابان فراهم کرده است.

آب، غذا، محافظت و سازماندهی. سه مورد اول را او به طور معجزه آسای فراهم کرد. مورد چهارم را او از طریق حکمت یثرون فراهم کرد.

و من شخصاً فکر می‌کنم این خیلی مهم است. خوشحالم که همه آنها معجزه آسا نبودند، چون خدا به روش‌های مختلفی کار می‌کند. ما اغلب تمایل داریم بگوییم اگر معجزه آسا نبود، خدا آن را انجام نداده است.

نه، نه، نه، نه. به طور خاص، من به حوزه شفا فکر می‌کنم.

چه روزگاری است که در آن زندگی می‌کنیم. چه ظرفیتی که خدا به ما داده تا شفا یابیم. و این از جانب خداست.

تراژدی زمانی است که می‌گوییم، اوه، ما کمتر و کمتر به خدا نیاز داریم، زیرا اکنون آنقدر باهوش هستیم که می‌توانیم همه کارها را خودمان انجام دهیم. و مسئله این است که فکر می‌کنید این را از کجا آورده‌اید؟ این کار خدا بود. بنابراین یهوه معجزه‌گر است، اما در عین حال، او کسی است که از طریق فرزندان انسانی خود برای تحقق اهداف خوب خود کار می‌کند.

باز هم، او در کار خود بی‌نهایت خلاق است. پس، آیا خدا اهمیت می‌دهد؟ بله، او اهمیت می‌دهد. او به نیازهای جسمی ما اهمیت می‌دهد.

او به موقعیت‌های روابط ما که در آنها به محافظت نیاز داریم اهمیت می‌دهد. او همچنین به کارکردهای عادی زندگی و روابط انسانی در درون آنها اهمیت می‌دهد. آیا خدا اهمیت می‌دهد؟ بله، او اهمیت می‌دهد.

بنابراین، ما آماده‌ایم تا به دامنه کوه سینا بیاییم. ما قدرت او را می‌دانیم. ما از مشیت او آگاه هستیم.

چیزی که در حال حاضر نمی‌دانیم، ذات و شخصیت اوست. قدرتمند، بله. دلسوز، بله.

اما او چگونه خدایی است؟ بنابراین، همانطور که در ابتدای دوره صحبت کردیم، این کتاب راه خروج است. راه خروج از چه چیزی؟ راه خروج از مصر؟ آنها تا فصل ۱۵ از مصر خارج شده‌اند. راه خروج از چه چیزی؟ راه خروج از تاریکی الهیاتی.

آنها نمی‌دانند خدا کیست و دارند یاد می‌گیرند. بله؟ من همیشه این را دیده‌ام چون آنها هرگز خدایی نداشته‌اند. و مواقعی بود که او گفت، من همه آنها را خواهم کشت.

بله. خب، مطمئن نیستم که دقیقاً همین را بگویم، اما در بحث روابط، چیزهایی برای یادگیری وجود داشت. این قطعی است.

باشه. خیلی ممنون. هفته‌ی آینده، فصل‌های ۱۹ و ۲۰.

این دکتر جان اسوالت است در حال تدریس در مورد کتاب خروج. این جلسه ۸، خروج ۱، آیات ۱۶ تا ۱۸ است.